

# پرونده سیاه و ننگین یک دیکتاتور

نوشته دکتر انور خامه‌ای

تاریخ تکرار می‌شود. موبوتو، دیکتاتور خون‌آشام «زئیر» هم به نیروی قیام پیروزمندانه ملت کنگو سرنگون و فراری گردید و مانند همپالگی هایش ایدی امین، دو والیه، باتیستا، بدل بوکا ساوسوموزا به زباله‌دان تاریخ افکنده شد. موبوتو اگر در جنایتکاری و خون‌آشامی و خود بزرگ‌بینی جنون‌آمیز با آن همردیف‌های دیگرش هم‌تراز بود، ولی از نظر فساد اخلاقی، فسادپروری و غارتگری ثروت‌های ملی و مال‌اندوزی دست همه آنها را از پشت بسته بود. هنگام عزل و فرار بز دلانه‌اش موجودی او را در حساب بانک «اوب. اس» سونیس چهار میلیارد دلار و در بانک‌های اطریش و فرانسه و آمریکا بیش از دو میلیارد دلار اعلام کرده‌اند. بی‌شک این ثروت هنگفت را با دزدی و نوکری برای دزدان و غارتگران عمده منابع عظیم ثروت‌های طبیعی کشورش به دست آورده بود. اکنون به بینیم این جنایتکار که دست آلتاپون را از پشت بسته، که بود و چگونه به این مقام رسید؟

ژرف دزیره موبوتو یا آنگونه که بعدها نام کنگویی برای خود انتخاب کرد «سیسه سکوه» (۱) موبوتو در ۱۹۳۰ در دهکده‌ای از استان اکواتر به دنیا آمد. گرچه اجداد او از قبیله‌ای با منشأ سودانی و عرب بودند، لیکن پدر و مادرش در میان قبیله بانگالا که به زبان بانتو سخن می‌گویند در کرانه رود کنگو زندگی می‌کردند، او نیز در میان همین قبیله بزرگ شد و به زبان مادریش یعنی لینگالا که شعبه‌ای از زبان بانتو است تکلم می‌کرد. تحصیلات ابتدائی را نزد کشیشان کاتولیک آموخت و سپس وارد دبیرستان مذهبی کاتولیکها شد. لیکن پس از چند سال، او را به علت بی‌انضباطی از این دبیرستان اخراج کردند و وی وارد خدمت در ارتش استعماری بلژیکی‌ها شد. در این ارتش به علت سابق تحصیلش، به عنوان کارمند غیر صنفی یعنی کمک حسابدار به کار گماشته شد. موبوتو در ضمن این خدمت، هر از چندی یک یا دو تکه گزارش برای مجلات وابسته به ارتش بلژیکی‌ها می‌نوشت و بدین‌سان دست خود را به روزنامه‌نگاری بند کرد. از این رو هنگامی که خدمت ارتش را در ۱۹۵۶ ترک کرد مدیر هفته‌نامه بی‌اهمیتی به نام «اکتولیته آفریکن» که مزدور بلژیکیها بود، شد.

موبوتو، درست در همین سال که آغاز جنبش استقلال‌طلبانه ملت کنگو است، به خدمت اداره اطلاعات بلژیک درآمد و در آنجا دوره آموزشهای ویژه جاسوسی و خبرچینی را گذراند. به دنبال آن و به احتمال زیاد به دستور پلیس امنیت بلژیک در صفوف استقلال‌طلبان رخنه کرد و با پاتریس لوموبا که تازه از زندان بیرون آمده بود، آشنا شد. پس از چندی از طرف پلیس امنیت بلژیک، به بروکسل فرستاده شد تا در میان دانشجویان کنگویی که اغلب گرایشهای آزادخواهانه داشتند، فعالیت کند. وی موفق شد که نمایندگی لوموبا و «جنبش ملی کنگو» را در بروکسل و بلژیک به دست آورد. در ۱۹۶۰ هنگامی که لوموبا به نخست‌وزیری برگزیده شد، موبوتو را از بلژیک فراخواند و به دستیاری خود برگماشت و کمی بعد او را به درجه سرهنگی ترفیع داد و به ریاست ستاد ارتش ملی کنگو منصوب کرد.

لیکن هنوز دو ماه از این انتصاب نگذشته بود، که از پشت به لوموبا خنجر زد و با کازاوبورنیس جمهور و رقیب لوموبا علیه او توطئه کرد و در ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۰ یک کودتای نظامی را که معروف به کودتای اول است انجام داد و لوموبا و کازاوبورو هر دو را خلع و زندانی کرد و شورای کمیسرهای «ملی» را تشکیل داد. این کودتا بی‌شک با موافقت دولت بلژیک و احتمالاً سازمان جاسوسی مرکزی آمریکا (سیا) انجام گرفته بود، چون موبوتو در آن هنگام چنان مقام و شخصیتی نداشت که بتواند رأساً به چنین اقدامی دست یازد.

چنانکه گفتیم موبوتو با این کودتا، پارلمان، ستاد، هیئت دولت، نخست‌وزیر و رئیس جمهور را منحل و عزل کرد و شورای کمیسرهای خود ساخته را بجای آنها نشاند. همزمان با آن، موقعیت خود را در ارتش و هنگ کماندوها با کمک یک ژنرال مرتجع مراکشی که فرماندهی نیروهای «حافظ صلح» ملل متحد را بر عهده داشت، تحکیم کرد و حفاظت شهر کینشاسا را به این هنگ سپرد.

زمینه‌ساز این کودتا طغیان و یاغی‌گری رؤسای قبایل دو استان شرقی کشور یعنی کاتانگا و کاسایی بود. پس از اعلام استقلال و تأسیس مجلس ملی و سنا و انتخاب رئیس جمهور و دولت قانونی موسی چومبه رئیس قبیله لواندادر کاتانگا و آلبرت کالوتزی رئیس

قبیله بالوبا که در آغاز با جنبش استقلال طلبانه همگامی کرده بودند، سر به شورش برداشتند و اعلام استقلال کردند. با توجه به این که این دو استان به ویژه کاتانگا مرکز منابع فلزات بسیار گرانها و معادن الماس، طلا و اورانیوم کنگو است که شرکت‌های استعماری سرمایه‌گذارهای هنگفتی در آنها کرده بودند، شکی نیست که یاغیگری این رؤسای قبایل با تحریک و تشویق استعمارگران بلژیکی، آمریکایی و غیره بوده است.

پس از کودتای موبوتو و بازداشت لوموبا، کازاوبورو و آزادخواهان دیگر و تعطیل باشگاههای احزاب و توقیف مطبوعات طرفدار لوموبا، موج گسترده‌ای از تبلیغات زهرآگین علیه شخص او سراسر کشور را فرا گرفت. مطبوعات مزدور و رادیوهای دولتی، به ویژه رادیوی الیزابت ویل در ایالت کاتانگا که در اختیار چومبه بود هر چه دشنام و ناسزا در چته داشتند نثار لوموبا یعنی محبوبترین رهبر کشور تا چند روز پیش از آن می‌کردند و او را کمونیست، نوکر شوروی، خائن، دزد، جانی و حیوان درنده می‌نامیدند! از سوی دیگر یکی از پیروان لوموبا به نام آنتوان گیزنگاپس از اعلام کودتا علیه آن و به هواداری از دولت ملی در کینشاسا قیام کرد و عده زیادی از طرفداران لوموبا را گردآورد و آماده حمله به کینشاسا شد.

لوموبا به قصد پوستن به او با چند نفر از یارانش از زندان فرار کرد. دلایل و قرائن فراوانی وجود دارد که موبوتو به منظور بدنام کردن لوموبا در این فرار دست داشته و وسایل آن را فراهم کرده بوده است. به هر حال لوموبا را ژاندارمهای موبوتو حسین فرار در جنگلی دستگیر کردند و با خفت و عواری در خیابانهای کینشاسا گرداندند و موبوتو جمعی از اراذل و اوباش را واداشت به او فحاشی کنند و به روی او نف افکنند. اما این همه برای او کافی نبود، برای اینکه خود و اربابانش را از شر لوموبا راحت کنند، او را دست بسته با دو تن از یارانش با هواپیما به کاتانگا فرستاد و تحویل دشمن خونینش، یعنی چومبه که جنایتکار دیگری همچون خود او بود داد تا لوموبا و یارانش را به قتل رساندند و به روایتی مثله کردند (۱۷ ژانویه ۱۹۶۱)

اما دوران دیکتاتوری اول موبوتو چندان دوام نکرد. ظاهراً اربابان او هنوز اطمینان کافی نداشتند که وی بتواند این کشور را در امن و آرامش نگاه دارد. لذا او را واداشتند تا کازاوو بو را آزاد کرد تا از نو رئیس جمهور شود. وضع کشور بسیار آشفته بود. از یک سو کالونژی تخت سلطنتی برای خود فراهم آورد و خود را آلیت اول سلطان کاسایی نامیده بود؛ از

سوی دیگر چومبه در کاتانگا علم استقلال برافراشته بود. ضمناً دولت ملی «گیزنگا و هواداران دیگر لوموبا مانند موئله، گبیه و سومیالوروز به روز نیرومندتر می شدند. مسلم بود که ژاندارمهای بی قابلیت موبوتو قدرت مقابله با این نیروها را نداشتند، کما اینکه در اولین برخورد شکست خوردند و فراری شدند. ناگزیر اربابان استعمارگر او خود به مقابله و مداخله برخاستند. نخست نیروهای سازمان ملل متحد که اکثر سربازان آن آسیایی- آفریقایی بودند وارد معرکه شدند. تخت سلطنت کالونژی با یک حمله آنها فرو ریخت و خودش دستگیر شد. چومبه نیز پایداری نتوانست و ناگزیر به خارج از کشور گریخت. اما پیروان لوموبا دلیرانه مقاومت می کردند و نیروهای ملل متحد را عقب راندند و پیشروی بسوی پایتخت را آغاز کردند. استعمارگران ناگزیر شدند برای سرکوب آنها خود مداخله کنند. چتر بازان و تکاوران بلژیکی و مزدوران جنگ آزموه فرانسوی با کمک تجهیزات امی و مسالی بسی دریغ آمریکا کشور را اشغال کردند و با وحشیگری بی نظیری نیروهای ملی را محاصره و قتل عام کردند.

اما پس از آنکه امنیت بازور سرنیزه استعمارگران برقرار شد، از نو گروه‌ها و سازمانهای سیاسی و مذهبی به دور کازاوو بو گرد آمدند و همراه با سیاستمداران پیشین و بسنیاری از رؤسای قبیله‌ها در محوطه دانشگاه لوانیوم در حومه کینشاسا علیه دیکتاتوری موبوتو متحصن و خواستار استقرار مجدد حکومت پارلمانی شدند. موبوتو بدون مقاومت زیادی تسلیم شد و تمام مقامهای خود را جز فرماندهی ارتش از دست داد و شورای کمیسرهایش نیز منحل شد. کازاوو بو از نو رئیس جمهور شد و انتخابات صورت گرفت. ظاهراً این تحصن و پورش علیه موبوتو از جانب بلژیکیها برنامه‌ریزی شده بود که رفته رفته از نفوذ بیش از حد آمریکا در مستعمره پیشین خود به وحشت افتاده بودند.

لیکن آمریکاییها عقب ننشستند و روی موبوتو که دست نشانده مناسبی در او یافته بودند سرمایه گذاری و برنامه‌ریزی کردند. نخست به این حساب که آرامش

## موبوتو، لوموبا را به فجیع ترین وضع به کشتن داد و سپس خود را پیرو او و اجراکننده هدفهایش نامید!

در کشور برقرار شده است و نیازی به نیروی بیگانه نیست، سربازان بلژیکی و نیروهای سازمان ملل را از کنگو بیرون راندند. سپس با کمک مالی و تسلیحاتی فراوان و فرستادن افسران آمریکایی برای آموزش نظامی ارتش «ملی» کنگو سر و صورتی به ارتش موبوتو دادند. آنگاه هنگام آن فراسیده که زمینه کودتای دوم فراهم شود. موبوتو چون به تنهایی نمی توانست از پس کازاوو بو، که نفوذ زیادی هم از نظر قبیله‌ای و هم از جهت سیاسی در کنگو سفلی داشت، بر آید، لذا متوسل به چومبه شد که تا آن هنگام زندانی بود. با وسایل متنوع چومبه را از زندان بیرون آورد و به بهانه استقرار آشتی ملی او را نخست وزیر کرد. لیکن از پیش مسلم بود که آب چومبه و کازاوو بو به یک جوی نخواهد رفت.



کینشاسا

بزرودی کشمکش میان این دو آغاز شد و موبوتو جانب چومبه را گرفت و با همکاری او در ۲۵ نوامبر ۱۹۶۵ دومین کودتای خود را انجام داد، کازاوو بو را از ریاست جمهوری عزل و نهادهای قانونی را منحل ساخت و نام این کودتاروا انقلاب ملی گذاشت و عوام فریبانه از لوموبا تجلیل کرد و خود را پیرو او و اجرا کننده هدفهای وی نامید. همچنین ادعا کرد که از شرکتهای صاحب معادن مس و غیره خلع ید خواهد کرد و این ثروتهای طبیعی کشور را ملی خواهد ساخت. لیکن سرانجام با تغییر نام این شرکتهای و گذاشتن نام «ملی» روی آنها و افزودن چشمگیر سهم آمریکا بیهادر آنها، به آنها صورت قانونی و مشروع بخشید.

موبوتو پس از تسلط بر اوضاع عهد خود را با چومبه نیز شکست و او را از نخست وزیری عزل کرد و چون او در کاتانگا سر به شورش و یاغیگری برداشت

با پشتیبانی بیگانگان او را مغلوب و فراری ساخت. موبوتو در خارج از کشور نیز دست از سر چومبه برنداشت و سرانجام دولت فرانسه را واداشت او را به کنگو تحویل دهد. لیکن به علل نامعلومی این هواپیما در الجزیره فرود آمد و بومدین دیکتاتور الجزایر او را زندانی کرد و پس از چند ماه اعلام کردند که در زندان درگذشته است. موبوتو به مخالفان دیگر خود در خارج نیز رحم نکرد و همواره به طرق گوناگون در صدد نابود ساختن آنها بود. منجمله در اکتبر ۱۹۶۸ موانع را عفو کرد و به «شرافت نظامی» خود سوگند یاد کرد که در صورت بازگشت امنیت او از هر جهت تأمین خواهد بود و هیچ کزندی به وی نخواهد رسید. لیکن هنوز موانع از هواپیما پیاده نشده بود که دژخیمان موبوتو به سر او ریختند و پاره پاره‌اش کردند و بر سر خوردن قلب او با هم به نزاع پرداختند. این عمل وحشیانه موجب اعتراضهایی در میان دانشجویان گردید که البته به جایی نرسید. موبوتو همیشه نسبت به آمریکا وفادار مانده و می گویند سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) او را روی کنار آورده است. (۲)

### مشاهدات شخصی من

آنچه تا اینجا نوشتم همه نقل از منابع و آثار نویسندگان آمریکائی، بلژیکی و فرانسوی بود. اکنون اجازه دهید مختصری از مشاهدات خودم را که مدت دو سال از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۱ (۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰) در دانشگاه لوانیوم در کینشاسا (بعد به «دانشگاه ملی زئیر» تغییر نام یافت) تدریس می کردم به نظر تان برسانم. شهر کینشاسا (لشوبلدویل پیشین) یک نمونه کامل از تضادی است که در سراسر این کشور حکم فرماست. این شهر از دو قسمت کاملاً مجزا تشکیل می شود. قسمت اعیان نشین و خارجی نشین شهر یک شهر اروپائی کامل است. به گفته یکی از استادان یک بروکسل کوچک، یک پاریس کوچک است. خیابانها همه آسفالت، تمیز و گلکاری شده، با درختان نخل در هر سو، و ساختمانهای منظم و چند طبقه و انواع مدرنترین فروشگاهها و بوتیکها و کاباره‌ها، هیچ دست کمی از خیابانهای بروکسل و پاریس ندارند. در رستورانهای مجلل آن عموماً آشپزها و سرآشپزهای بلژیکی و فرانسوی کار می کنند، و غذاهایی که من گاهی با دوستان در این رستورانها می خوردم برآستی هیچ دست کمی از بهترین غذاهای فرانسوی و ایتالیایی نداشت. این بخش کینشاسا در کنار رودخانه کنگو است که در این منطقه عرض آن به ۲۵ کیلومتر می رسد و صورت دریاچه‌ای با دهها جزیره کوچک به

خود می‌گیرد. ویلاهای شروتمندان و سرمایه‌داران داخلی و خارجی و کارمندان عالی‌رتبه دولت در حومه مرتفع‌تر شهر قرار گرفته که چشم‌انداز بسیار زیبایی از رودخانه دارد. اما بخش دیگر شهر، یعنی بخش بومی‌نشین، درست نقطه مقابل آن است. خیابانها و کوچه‌ها اغلب غیرآسفالت، کثیف، خشک و بی‌دارو درخت، خانه‌ها محقر، نامنظم، و اکثر ساخته شده با چوب و حلی و حصیر و بلوکهای سیمانی و پاره‌های سنگ‌اند که باید نام کلبه بر روی آنها نهاد تا خانه! در این بخش بیشتر مردم به ویژه کودکان پابرنه‌اند و لباسهای مستعمل و ژنده بر تن دارند. غذای این مردم بیشتر ماهی است که از رودخانه می‌گیرند و در آفتاب خشک می‌کنند و نانی است که با نوعی دانه شبیه ارزن درست می‌کنند و قابل خوردن نیست.

سراسر کینشاسا در هر دو بخش پوشیده از عکسهای بزرگ و کوچک موبوتو بود و همه مغازه‌ها و مؤسسات موظف بودند عکسهای «رنیس» را نصب کنند. این تازه نشانه مهمی از قدرت و هیمنه موبوتو نبود، چون در اکثر کشورهای دیکتاتوری این کار مرسوم است. نشانه مهمتر آن شعار اصلی حکومت بود که با ابعاد و اشکال و صورتهای مختلف سر تا سر شهر را پوشانده بود. هر جا و به هر مؤسسه و مکانی می‌رفتید این شعار در برابر دیدگانتان بود: «یک ملت، یک حزب، یک رئیس» من پیش از آن این شعار آلمان هیتلری را شنیده بودم: «یک ملت، یک حزب، یک پیشوا». اکنون با شگفتی فراوان می‌دیدم همین شعار فاشیستی در «جمهوری دموکراتیک کنگو» (هنوز موبوتو اسم کشور را تغییر نداده و «زئیر» نکرده بود) همه جا شعار رسمی دولت است! اما محتوای این شعار؟ ملت را که دیدیم در چه وضعی می‌زیست و چگونه در منجلاب جهل و فقر غوطه‌ور بود. اما حزب که نقش نماینده ملت، مجلس، قوه مقننه، قضائیه و حتی مجریه یعنی دولت را انجام می‌داد، چیزی جز یک مشت نوکران شخصی و چکمه لیسان دیکتاتور نبودند. عزل و نصب وزرا و کارمندان عالی‌رتبه دولت و سیاست‌گذاری در تمام امور ظاهراً به عهده کمیته مرکزی حزب واحد بود. اما خود این کمیته مرکزی کوچکترین قدرتی نداشت. هر کس را «رنیس» می‌خواست بالا می‌برد یا بر زمین می‌زد. یک نمونه آن را که خود دیدم چنین بود. روزی صبح تمام دانشگاه از این خبر پر شده بود که «رنیس» یکی از دستیاران کم‌مایه دانشگاه ادبیات رابه مقام وزارت آموزش برگزیده است. بیچاره خودش هم نمی‌دانست چگونه این موهبت ناگهانی بر او نازل شده است. اما گرفتاریهای آن رادریک می‌کرد. هیچ چیز او مناسب مقام وزارت نبود، نه خانه‌اش، نه اتومبیلی که نداشت، نه لباسش، نه اثاثیه خانه‌اش. با تملق و چاپلوسی توانست حزب راحاضر

کند خانه‌ای در اختیارش بگذارد و به آنجا نقل مکان کرد، ماشین و مبل و اثاثیه‌ای هم با وام و قرض فراهم کرد. سرو و ضمیمش راهم مرتب کرد و شد وزیر آموزش. احمقانه‌ترین کارش این بود که خود را در مقابل رؤسای سابقش و استادان و مدیران دانشگاه گرفت و برای آنها بخشنامه‌های غلاظ و شداد صادر کرد. اما هنوز دو ماه از وزارت او نگذشته بود که یک روز صبح «رنیس» فرمانی صادر کرد به این مضمون: «وزیر آموزش به علت بی‌ایاتی و... توییح و از مقام خود عزل می‌گردد». بیچاره دستیار سابق به شغل سابق خود نیز نمی‌توانست بازگردد و به معلمی دبستان گماشته شد. چوب هر دو سر طلا!

نمونه دیگری که شاهد آن بودم این بود که در بهار سال ۱۹۷۱ مادر موبوتو که پیرزنی دهاتی و بی‌سواد بود و تمام عمر در همان دهکده زادگاهش مانده بود، همانجا درگذشت. هیچ کس ندانست او را کجا و چگونه به خاک سپردند و چه مراسم مذهبی برایش انجام دادند. اما در کینشاسا با انتشار این خبر هنگامه‌ای برپا شد. بلندگوهای دولتی او را «مادر ملت» نامیدند و دولت به مناسبت فوت او سه روز عزای عمومی اعلام کرد. رادیوها و تلویزیون دولتی از «وصایای داهیان» این زن عالی‌مقام و به ویژه «آخرین سخنان نبوغ آمیز

وی» تعریفها و تحسینها کردند و تملق و چاپلوسی را از حد گذاراندند. موبوتو شخصاً دستور داده بود که نوار آخرین کلماتی را که این پیرزن مختصر به لهجه بومی دهاتی بر زبان آورده بود، در تمام این سه روز بارها پخش کردند که در حقیقت نه تنها بیگانگان بلکه خود کنگوئیها هم چیزی از آن نمی‌فهمیدند. با وجود این رسانه‌های گسرومی مرتباً توصیه می‌کردند که تمام افراد ملت باید این سخنان حکیمانه و نبوغ‌آمیز را آویزه گوش و هوش خویش سازند!

### گشتارهای دانشجویی

اما در مورد قساوت و بسیرجمی و خودکامگی موبوتو نیز چیزها در این دو سال دیدم و شنیدم که اگر بخواهم تمام آنها را شرح دهم مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. اینجا فقط به ذکر دو

نمونه اکتفا می‌کنم. مقدمتاً لازم است توضیح دهم که ۹۵ درصد دانشجویان دانشگاه لوانیوم بورسیه دولت بودند، چون تعهد خدمت برای دولت سپرده بودند. آنها جز خوابگاهی که در محوطه دانشگاه داشتند مبلغ نساچیزی، یعنی حدود ۲۸ دلار در ماه از دولت می‌گرفتند که برای تمام مخارج دیگرشان، از خوراک و پوشاک گرفته تا کتاب و نوشت‌افزار و لوازم تحصیلی دیگر بسیار ناکافی بود، با وجود این تحمل می‌کردند. در سال تحصیلی ۱۹۶۹ دو ماه پرداخت این بورس به تعویق افتاد. دانشجویان که در مضیقه بودند و وزارت آموزش به تقاضاها و شکایتهای کتبی آنها ترتیب اثر نداده بود. تصمیم گرفتند بطور جمعی جلوی آن وزارت جمع شوند و رسیدگی به شکایتهایشان را بخواهند. چون محل دانشگاه تا شهر ۱۵ کیلومتر فاصله داشت، دانشجویان ناگزیر بودند این مسافت را راهپیمایی کنند و به دانشگاه و مقامات امنیتی نیز اطلاع داده و اجازه گرفته بودند. با وجود این در میان دانشگاه و شهر ناگهان مواجه با راه‌بندان مأموران پلیس می‌شوند و پس از مختصر مشاجره لفظی ناگهان پلیس بر روی آنها آتش می‌گشاید و عده‌ای کشته و زخمی می‌شوند. ناگزیر کشته‌ها و زخمیها را برجا

# دورال

شرکت صنایع آلومینیوم، تولیدکننده:

- در و پنجره، پارتیشن و نمای آلومینیومی دورال
- پروفیل‌های صنعتی و غیر صنعتی دورال
- سقف کاذب و اکوستیک آلومینیومی دورال (دامپا)

آدرس: تهران - خیابان سید جمال الدین شماره ۹۲

تلفن: ۸۷۱۷۹۶۴ - ۸۷۱۹۰۳۲ - فکس: ۸۷۱۹۶۰۰

در و پنجره و پروفیل آلومینیومی دورال با مهر استاندارد



می‌گذارند و به دانشگاه باز می‌گردند. اعتصاب بعدی دانشجویان و اعتراض استادان دانشگاه فقط منتهی به پرداخت بورس معوق دانشجویان شد.

نمونه دوم دو سال بعد اتفاق افتاد و بسیار فجیعتر بود. در سال ۱۹۷۰ در سالروز کشتار مزبور، دانشجویان می‌خواستند مراسمی در محوطه دانشگاه برگزار کنند. لیکن پلیس و ارتش با تانک و زره‌پوش محوطه دانشگاه را احاطه کردند و دانشجویان نیز بنا به توصیه استادان و مدیریت دانشگاه، برای جلوگیری از خونریزی از اجرای مراسم خودداری کردند. اما سال بعد یعنی ۱۹۷۱ با مداخله مدیریت دانشگاه، دولت موافقت کرد که

اقدامی نکند بشرط آنکه دانشجویان هم از محوطه دانشگاه خارج نشوند. همه چیز ظاهراً آرام و بی‌خطر به نظر می‌رسید. دانشجویان پس از اجتماع و سخنرانیهای یک تابوت نمادین را که برای شهدای واقعه دو سال پیش تهیه کرده بودند به محوطه مرکزی دانشگاه آوردند و پس از آنکه کشیش دانشگاه برای آن مراسم مذهبی بجای آورد تابوت را در کنار پرچم ملی کنگو، به عنوان مزار یاد بود، به خاک سپردند. و سپس متفرق شدند.

اما هنوز ساعتی نگذشته بود که یک سرهنگ با چند سرباز و یک زره‌پوش وارد دانشگاه شد و به عنوان اینکه دفن این تابوت توهین به پرچم ملی است آن را از خاک بیرون آورد و در زره‌پوش گذاشت. سپس کشیشی که مراسم مذهبی را بجای آورده بود بازداشت کرد و همراه خود برد. این عمل آتش خشم دانشجویان را برافروخت و چند نفر از دانشجویان چپگرا به دفتر رئیس دانشگاه اسقف چیبیانگو حمله کردند و از او خواستند فوراً آزادی کشیش را از دولت بخواهد و چون او خودداری و به دانشجویان هم پرخاش کرد، او را با تهدید کشان کشان بر محل گور فرضی کشیدند و در گودالی که پدید آمده بود افکندند و گفتند تا کشیش آزاد نشود تو را آزاد نخواهیم کرد.

اسقف مدت زیادی در گودال نماند، زیرا همان سرهنگ که از موضوع آگاهی یافته بود از میان راه برگشت و او را نجات داد و دانشجویان مهاجم را بازداشت کرد و برد. اما ماجرا به همین جا ختم نشد. همان شب موبوتو تصمیم گرفت که تمام دانشجویان کنگویی را به خدمت نظام فراخواند و هر کس در ظرف دو روز خود را به سربازخانه معرفی نکند فراری محسوب و مجازات خواهد شد. کمی پس از اعلام این خبر از ادیسو سربازان سر اسرار دانشگاه را اشغال کردند و به عنوان اینکه دانشجویان در اتاقهای خود اسلحه پنهان کرده‌اند،

## موبوتو، این شعار فاشیستی معروف آلمان نازی را که مضمون آن «یک ملت، یک حزب، یک پیشوا» بود، شعار اصلی حکومت فاسد خود کرده بود.

اتاقهای آنان را مورد هجوم قرار دادند، میزها و صندلیها را شکستند و بخش از اشیای دانشجویان مانند رادیو، ساعت و غیره را به یغما بردند. روز بعد چند هلیکوپتر نظامی با چند افسر در چمن دانشگاه فرود آمدند و از روی صورت‌هایی که داشتند دسته دسته دانشجویان را به هلیکوپتر می‌انداختند و به سربازخانه می‌بردند. همه دانشجویان را از دختر و پسر، شاغل و غیر شاغل، سالم و معلول، حتی کشیشها و راهبه‌هایی را که در درس می‌خواندند به سربازخانه بردند و در آنجا به عنوان تمرین عملیات نظامی، به اعمال شاقه واداشتند. موبوتو



موبوتو سسه سکو

بسی شرمی را بجایی رساند که این مناظر فجیع را از تلویزیون پخش کرد. در آنجا دختران دانشجویان نشان می‌دادند که مجبور شده بودند چند کیلو متر را روی سینه بخزند و دست و پایشان خونین و زخمی شده بود و افراد گارد ریاست جمهوری را به اصطلاح موبوتو «گرگهایش» با شلاق بالای سر آنها ایستاده بودند. البته این دو مورد فقط نمونه‌هایی از زورگویی، بیرحمی و خون‌آشامی موبوتو بود و الا جنایات او هر روزه و همه

جایی بود.

### خارجیان و ثروتهای کنگو

اکنون نگاهی به وضع اقتصادی-اجتماعی کنگو بیافکنیم تا بعد بتوانیم علت قیام اخیر و سرنگونی دیکتاتوری موبوتو را دریابیم. کنگو کشوری است با ۲۳۴۵۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت که بخش اعظم آن، نیزاز یا بیشه است و قابل کشاورزی نیست. در ۱۹۷۰ جمعیت آن ۱۷/۵ میلیون بود یعنی بطور متوسط ۷/۳ نفر در هر کیلومتر مربع.

در شرق و جنوب کشور جنگلهای انبوه استوایی وجود دارد که هیچگاه مورد بهره‌برداری جدی قرار نگرفته است.

بنابراین کنگو محصول کشاورزی یا جنگلی به معنی واقعی ندارد. محصولات عمده آن در بخش کشاورزی قهوه، کائوچو، کاکائو، چای، موز، آناناس، مانگول و میوه‌های جنگلی مانند آنهاست. در بخش دامداری و محصولات حیوانی نیز تنها صید ماهی را می‌توان ذکر کرد که بیشتر به مصرف داخلی می‌رسد و قابل صدور نیست. البته صید تمساح، آفتاب‌پرست و مار را نیز باید به آن افزود که پوست آنها صادر می‌شود و گوشتشان به مصرف خوراک اهالی می‌رسد. شاید بتوان صدور پوست پلنگ را که در این کشور زیاد است به آن افزود. ولی هیچکدام این محصولات دامی درآمد مهمی برای این کشور به حساب نمی‌آید.

درآمد اصلی آن از معادن مس، قلع، روی، طلا، منگنز، کبالت، الماس و اورانیوم است. در سال ۱۹۷۰ که من در این کشور تدریس می‌کردم کنگو از نظر تولید مس، پس از شیلی رتبه دوم را در جهان داشت و درآمد آن از این بابت بیش از ۳۰۰ میلیون دلار در سال بود. البته پس از آن با افزایش سریع بهای مس در بازار جهانی و به احتمال زیاد افزایش حجم تولید آن درآمد کشور از این محل بسیار افزون شده است. اورانیوم نیز که نسبت به فلزات دیگر دیرتر کشف شده و بهره‌برداری گردیده است. از محصولات مهم این کشور است، سایر فلزات پیش گفته نیز بطور عمده بهره‌برداری می‌شوند. لیکن بهره‌برداری از تمام آنها در دست سرمایه‌داران خارجی است. پیش از استقلال تمام این معادن در اختیار ۴۱ شرکت بلژیکی به ویژه «اتحادیه معدنی کاتانگا»، «ژومین» و «فورمینی» بود که با کمک گروه‌های مالی عمده بلژیک مانند سوسیته ژنرال بلژیک، بانک بروکسل، اونی‌بور و غیره این منابع گرانبها را به یغما می‌بردند. تقریباً تمام این محصولات را به صورت سنگ معدن به خارج می‌بردند و در بلژیک یا کشورهای دیگر فرآوری

می‌کردند و تاکنون نیز ظاهراً همین روش ادامه دارد. برای صدور این محصولات شرکت‌های بلژیکی دو بخش راه آهن یکی در شرق و دیگری در غرب کنگو ساختند: در شرق از لومومباشی تا کیندو و در غرب از کینشاسا تا ماتادی. محصولات مزبور را تا کیندو، و با راه آهن می‌آوردند و از آنجا با کشتی روی رودخانه کنگو به کینشاسا می‌رساندند و سپس دوباره با راه آهن غرب به بندر ماتادی یعنی اقیانوس اطلس می‌رساندند.

در ۱۹۷۱ که من در کنگو بودم با آنکه آمریکاییها دست روی این معادن انداخته بودند و سرمایه‌داران بلژیکی را به ردیف دوم رانده بودند، دوازده سال پس از استقلال و هفت سال پس از دیکتاتوری مطلق العنان موبوتو، هنوز وضع به همان منوال بود. راه آهن کینشاسا-ماتادی بقدری فرسوده شده بود که بی‌شبهت به ماشین دودی سابق شهر ری خودمان نبود! تنها جاده شوسه واقعی میان کینشاسا و ماتادی وجود داشت که آن را هم پیش از زمان موبوتو ساخته بودند. در مدت هفت سال دیکتاتوری مطلق موبوتو فقط ۵۰ کیلومتر جاده آسفالتی برای دسترسی به املاک اختصاصی او کشیده شده بود و بس! این املاک بین این جاده و رودخانه کنگو قرار داشت و طول آن ۳۰ کیلومتر و عرضش بین ۵ تا ۱۰ کیلومتر یعنی جمعاً ۲۰۰ کیلومتر مربع یا ۲۰ هزار هکتار می‌شد. حالا یعنی پیش از سرنگونی موبوتو تا کجا رفته و چقدر شده باشد، خدا می‌داند! فرانسویها ضرب المثلی دارند که می‌گوید: «اشتها با خوردن افزوده می‌شود». اشتهای جناب موبوتو هم که از اول حدود حصری نداشت! صد رحمت به رضاشاه! این راهم بیافزایم که برای ایجاد کشاورزی پیشرفته، در املاک اختصاصی خویش موبوتو ۲۵ هزار کارشناس از تایوان (دست‌نشانده آمریکا) با حقوق‌های گزاف استخدام کرده بود، البته از جیب دولت. تنها اثری که من حین عبور، از اقدامات این کارشناسان دیدم ساختمان یک قصر چوبی به سبک چینی برای جناب موبوتو بود و بس!

اینک چند آمار گویا درباره وضع اقتصادی و اجتماعی کنگو پس از سالهای متوالی حکومت مطلق العنان موبوتو. جمعیت کنگو از ۱۷/۵ میلیون به ۳۶/۹ میلیون در ۱۹۹۵ رسیده، جمعیت کینشاسا از ۴۰۰ هزار نفر در همان فاصله زمانی به ۳/۹ میلیون افزایش یافته است. صادرات کشور که عمده‌ترین منبع درآمد کشور است با آنکه از لحاظ حجم افزایش داشته از لحاظ ارزش حدود ۳۰۰ میلیون دلار ثابت مانده که عمدتاً از فروش مس و کبالت تصفیه نشده و حدود یک میلیون تن نفت در سال است. در حالیکه کل ذخیره نفت را فقط ۱۵ میلیون تن تخمین زده‌اند و تولید سالانه آن ۱/۳ میلیون است. کشور تاگردن زیر بار واهایی رفته که

از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و بانکهای دیگر گرفته است. سهم بازار پرداخت این وامها که در ۱۹۸۲ حدود ۱۷/۱٪ کل بود، در ۱۹۹۵ به ۷۵٪ آن رسیده است. کسری فوق‌العاده بود چه با تحمیل مالیاتهای کمر شکن به مردم تأمین می‌شود. نخستین برنامه دو ساله کشاورزی (۸۴-۱۹۸۲) با شکست کامل مواجه شد، چون کشاورزان نمی‌خواستند محصولشان را به بهای ناچیزی که دولت معین کرده بود بفروشند. برنامه دوم (۹۰-۱۹۸۷) نیز بجایی نرسید. تورم و بی‌ارزشی پول بجایی رسید که دولت هر ۳ میلیون زیر قدیم را یک زیر جدید اعلام کرد! در زمینه توسعه تنها کاری که شده جاده آسفالتی کیتویت تکمیل و ۳۵۰ کیلومتر راه آهن قدیمی لومومباشی-کیندو افزوده شده است. تعداد با سوادان ۳۶٪ و در مورد زنان ۳۱٪ مانده است. هیچ دانشگاه تازه‌ای تأسیس نشده ولی شمار دانشجویان سه دانشگاه قدیمی از ۱۰ هزار نفر به ۵۲ هزار نفر افزایش یافته است. (۳)

### انقضای تاریخ مصرف!

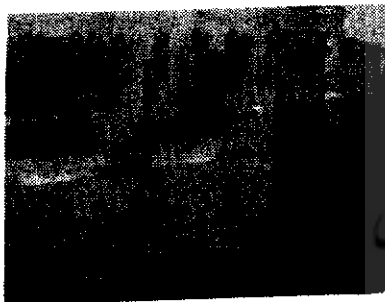
اکنون به بینیم موبوتو چگونه سرنگون شد و بساط دیکتاتوری خون آلود او چرا چنین ناگهانی از هم فروپاشید؟ علل عینی این فروپاشی همان اوضاعی است که در پیش شرح دادیم. نظامی که موبوتو مظهر و نماد آن بود از آغاز پوسیده و بی‌بنیاد بود. این نظام هیچ ریشه و تکیه گاهی در میان مردم نداشت. نه پشتیبانی در میان قبایل داشت، نه قشرهای روشنفکر و فرهیخته از آن دل خوشی داشتند، و نه سرمایه‌داران و ثروتمندان داخلی از آن حداقل رضایت را داشتند. حتی همان اعضا و رهبران «حزب واحد» که پشتیبان واقعی او بودند می‌دیدند که همچون عروسک‌هایی آنها را می‌رقصاند و در عین حال با جان و مال و حیثیت و ناموس آنها بازی می‌کند. آنها که با «رئیس» نزدیکتر بودند بیشتر از دیگران بر جان، مال و هستی خود بیم داشتند. ارتشی که میلیاردها ظاهراً خرج تسلیحات و تعلیمات

آن شده بود، از بنیاد پوسیده بود، چون سربازان آن از بی‌فرهنگ‌ترین و در عین حال محرومترین قشرهای جامعه بودند و افسرانش جز دزدی و زورگویی هنری نداشتند. تنها «گارد شخصی ریاست جمهوری» یا به گفته موبوتو «گرگهایش» از زندگی نسبتاً مرفه و آموزش نظامی چشمگیری برخوردار بودند و تسلیحات واقعی در اختیار داشتند. این نیرو که ظاهراً یک هنگ یا لشکر بیشتر نبود، در آغاز واقعاً فدایی موبوتو بودند و او را از جان و دل دوست داشتند و آماده فداکاری در راه او بودند. اما در جامعه‌ای که همه از دیکتاتوری رنج می‌بردند و کینه دیکتاتور را به دل داشتند، این گروه کوچک هم نمی‌توانستند همواره همان ایمان سابق باقی بمانند. آنها هم از همین مردم بودند و با همین مردمان محروم، ناراضی و به جان آمده پیوند خویشاوندی، قبیله‌ای یا دوستی داشتند. بدین سان آنها نیز به تدریج استحکام و ایمان و وفاداری خود را از دست دادند.

از سوی دیگر پشتیبانان خارجی موبوتو به ویژه آمریکاییها نیز این بی‌بنیادی و پوسیدگی نظام موجود را دریافته بودند. آنها نیز برای اینکه بهتر بتوانند به بهره‌برداری و سودبری خود ادامه دهند نیاز به نظامی

## شرکت کتاب و نوار زبان سرا

نماینده رسمی و انحصاری دانشگاه آکفورد در سراسر ایران

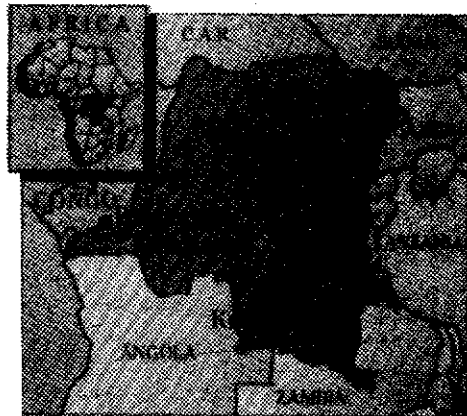


مرکز فروش کتاب، نوار و فیلم‌های آموزشی زبان در تهران و شهرستانها  
مرکز توزیع عمده محصولات فرهنگی به فروشگاههای عرضه محصولات فرهنگی با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازنده لایبراتورهای زبان برای مراکز دانشگاهی و آموزشی با تجربه چند ساله.



نشانی: تهران، خیابان انقلاب، اول خیابان وصال  
شهرلازی، شماره ۲۷، طبقه سوم.  
تلفن: ۶۶۲۱۵۲-۶۶۲۱۵۲-۶۶۲۱۵۲ فاکس: ۶۶۲۱۵۲

داشتند که دارای حداقل استحکام و کارایی باشد و بتواند امنیت سرمایه گذار بپایشان را تأمین کند. نظامی که دست کم نود درصد مردم آرزوی سرنگونی آن را داشتند و ۱۰ درصد دیگر در فکر فرار، نمی‌توانست منافع آنها را تأمین و تضمین کند. از این رو در چند سال اخیر، آمریکاییها که تاریخ مصرف موبوتو را پایان



موقعیت «زئیر» در آفریقا... این کشور پس از کسب استقلال کنگو نام یافت. موبوتو این نام را به «زئیر» تغییر داد ولی پس از تحولات اخیر بار دیگر نام آن کنگو شد!

یافته می‌دیدند به او فشار می‌آوردند که اصلاحات و تغییراتی در کشور انجام دهد. بر اثر فشار آنها حزبهایی در میان قشرهای محدودی پدید آمد. حزب واحد از حزب حکمران به یک حزب عادی ولی پشتیبان موبوتو تبدیل شد. یک حزب مخالف نیز تشکیل شد و خواهان تغییر قانون اساسی و انتخابات آزاد گردید. میتینگ‌ها و راه‌پیماییهایی نیز در کینشاسا صورت گرفت و موبوتو مجبور شد کابینه‌هایی نه چندان دست‌نشانده خود را روی کار آورد. اما این همه در کینشاسا و در میان قشر محدودی از مردمان مرفه انجام می‌گرفت. اکثریت مطلق مردم نسبت به این اصلاحات فرمایشی دولت آمریکا بی‌تفاوت بودند.

اما عامل اصلی و ذهنی فروپاشی در جای دیگری بود: در میان کوهستانهای مرتفع ایالت کیوو در مرز کنگو با رواندا و بوروندی. برای شناخت این عامل باید بدانیم مشعلی را که لومومبا فروخته بود در این سی سال هیچگاه خاموش نشد. پس از قتل جانگداز لومومبا، همان گونه که در پیش گفتیم، هواداران او به قیام علیه موبوتو و همدستانش برخاستند و یک «دولت ملی» تشکیل دادند که نزدیک بود پایتخت را نیز تصرف کند. لیکن با مداخله نیروهای ملل متحد و چتربازان و تکاوران بلژیکی و مزدوران اروپایی سرکوب شدند، اما ناپود نگر دیدند، بلکه به کوهستانهای شرق کشور عقب نشستند، جایی که نیروهای بیگانه به سختی می‌توانستند با آنان مقابله

کنند. هنوز سالی از قیام گیزنگا نگذشته بود که یکی از دیگر هواداران لومومبا به نام گبینه با همکاری موانله در بسوکاو قیام کردند و با قوای دولتی به پیکار برخاستند. اما آنان نیز پس از چند ماه نبرد شکست خوردند و پراکنده شدند، لیکن گرچه موانله و گبینه به خارج گریختند بسیاری از افراد آنها به کوهستانها پناه بردند یا در میان قبیله خودشان پناه جستند. آخرین شورش و قیام بزرگ هواداران لومومبا در سال ۱۹۶۴ به رهبری سومبالو انجام گرفت که مدت دو سال ادامه داشت و سرانجام با خشونت و درندگی بی‌سابقه مزدوران اروپایی در هم شکسته شد و رهبر آن به خارج گریخت و همراه با هواداران دیگر لومومبا «کمیته ملی رهایی بخش» را تشکیل داد.

گرچه این قیامها شکست خوردند و رهبران آنها به خارج گریختند، لیکن از یکسو جنبش مخالف موبوتو در خارج از کشور هیچگاه از بین نرفت و همواره جنایات او را در انظار ملل جهان افشا می‌کرد. از سوی دیگر و بسیار مهمتر از آن اینکه افراد قیامهای هوادار لومومبا پس از شکست خوردن اکثراً تسلیم نمی‌شدند بلکه یا با سلاحهای خود به کوهستانهای مرتفع کشور، به ویژه در کیوو عقب می‌نشستند و با در میان قبایل خود پناه می‌گرفتند. همین روش از جانب مبارزان و مخالفان دولت در شهرها به ویژه دانشجویان و کارگرانی که در معرض خطر بازداشت بودند اتخاذ می‌شد.

مثلاً در جریان تنبیه دانشجویان در ۱۹۷۱ و تحویل آنان به سربازخانه‌ها، رهبران اصلی این جریان که اغلب گرایشهای مارکسیستی داشتند، دستگیر نشدند، بلکه فرار کردند و در میان قبایل خود یا کوهستانها پناهنده شدند. این وضع در تمام کشمکشها و برخوردهایی که در این سی سال میان دانشجویان، کارگران یا مردم دیگر با نیروهای دولت روی داده، تکرار شده است. یعنی رهبران اصلی این زد و خوردها کمتر دستگیر شده‌اند. و این پدیده به علت وضع خاص کنگو و تعدد فراوان قبیله‌ها و خودبستگی آنها بوده است. در تمام این سی سال هیچگاه موبوتو و دولت او نتوانستند تمام قبیله‌ها را مهار و کنترل کنند. همین‌گونه آنها هیچ وقت نتوانستند پایگاههای مخالفان مسلح خود را در کوهستانهای شرق کشور به ویژه در کیوو از بین ببرند.

در همان زمان که من در کینشاسا تدریس می‌کردم شایع بود که بخشی از گارد ریاست جمهوری برای سرکوب چریکهای هوادار لومومبا به کیوو اعزام شده است. در همین زمینه من صحبتی با یکی از کارمندان کنگویی دبیرخانه دانشگاه داشتم. او معتقد بود که خشونتها و وحشیگریهای موبوتو نتیجه ترس و وحشت از او پیکار مردم است و می‌گفت: «دولت با کنترل رسانه‌ها نمی‌گذارد خبر این مبارزات منتشر شود.

ولی پیروان حقیقی لومومبا از هنگامی که در سال ۱۹۶۳ علیه خائنان و جباران قیام کردند، تاکنون یک لحظه نیز سلاح را زمین نگذاشته‌اند و هر قدر از آنها رادرمیدان جنگ یا زیر شکنجه می‌کشند باز دلایران دیگری به پا می‌خورند و پیکار را ادامه می‌دهند. هم‌اکنون در کوهستانهای کیوو و جنگلهای خونینی جریان دارد و موبوتو هر روز مجبور است هنگهای جدیدی به آنجا بفرستد. این در سال ۱۹۷۱ بود. این کارمند در پاسخ پرسش من که «آیا اطلاع موثقی دارید یا از دیگران شنیده‌اید گفت: من خودم اهل کیوو هستم و هر از چندی برای دیدار خویشان و هم‌قبیله‌ای‌ها می‌به آنجا می‌روم. در ژوئیه گذشته که در آنجا بودم شاهد حمله چریکها به پادگان نزدیک ده خودم بودم. چریکها شبانگاه به پادگان حمله کردند عده‌ای از سربازان موبوتو را کشتند و بقیه را خلع سلاح کردند و با سلاحهایی که غنیمت گرفته بودند به کوهستان بازگشتند.» او تعریف می‌کرد که نیروهای کمکی که بعداً رسیدند نتوانستند فقط یک نفر از چریکها را که زخمی شده و در راه مانده بود دستگیر کنند. لیکن هر قدر او را شکنجه کردند و حتی دستها و پاهایش را قطع کردند محل اختفای چریکها را افشا نکرد تا جان داد.

شاید در گفتار این کارمند قدری اغراق وجود داشت، لیکن شکسی نیست که در تمام دوران دیکتاتوری موبوتو پایگاههای مقاومت چریکی در کوهستانهای شرق کنگو و در میان بعضی قبیله‌ها وجود داشته است. پایان جنگ سرد و مخالفتهایی که در کینشاسا و در میان دولت علیه موبوتو پدید آمد زمینه را برای گسترش فعالیت این پایگاهها مساعد ساخت. در ۱۹۹۲ شورشی در ایالت کاتانگا علیه موبوتو روی داد و شورشیان تا ایالت کاسایی هم پیش رفتند ولی در آنجا شکست خوردند و به آنگولا گسریختند. یکی از علت‌های شکست آنها فقدان تسلیحات مدرن کافی بود. جنگ و آشوبهای اخیر در رواندا و بوروندی به احتمال زیاد به جنبش‌های چریکی کوهستان کیوو امکان داد که سلاحهای مدرن زیادی، منجمله تانک، توپ و موشک‌انداز و غیره به دست آورند و به حمله‌ای منظم بپردازند. پس‌سیدگی نظام دیکتاتوری و نارضایتی عمومی مردم بقیه کار را انجام داد و کاخ خودکامگی موبوتو را بر سر او و یارانش فرو ریخت.

بی‌نوشته

- ۱- سه سکه یعنی «مرغ خوابان» کسی که همه مرغها را در لانه می‌کند. این نام که موبوتو برای خود برگزیده بود اشاره توهم‌آمیزی است که گویا او همه شخصیت‌های کنگو را تادب کرده است!
- ۲- بیشتر این اطلاعات به ویژه جملات اخیر از نشریه آمریکایی «کارت باوگرافی» اخذ شده است.
- ۳- این آمار از «آسیکلو پدیا بریتانیکا» ضمیمه ویژه سال ۱۹۹۵ و «آسیکلو پدیا اونیورسالیس» اخذ شده است.